

از در گوشه ها

بقلم: پیرایه

(مطلب اول)

گمان ندارم در هیچ زبانی، هیچ فرهنگی، هیچ لغت نامه ای به اندازه ی لسان شیرین فارسی تعارف و خوشامد گوئی وجود داشته باشد. لطیف و زیبا هم هست. ایرادی ندارد. ولی در حله تعارف، نه آنکه جنبه ی تملق بی جا به خود بگیرد. گاهی چنان در ابراز احساسات مجلسی و نمایشی غلو می کنیم که واقعاً جنبه ی چاپلوسی پیدا می کند و از محدوده ی تعارفات معمول می گذرد. سخنان دل نشین و کلمات مهرآمیز خوشایند است در عین حال زیاده روی در زبان بازی و می شود گفت "خودشیرینی" طرف مورد توجه را ناراحت می کند البته اکثر ما آدمها خصوصاً جنس ماده از تملق گوئی و چرب زبانی هرچند بی مناسبت آنچنان حظ می کنیم و لذت می بریم که امر بر خودمان مشتبه می شود و تصور می کنیم حق مسلم ما بوده که این چنین موصوف به اوصاف گردیم. غافل که شاید انتظاری در کیمین است و توقعی همچون "سلام روستائی" که می گویند "بی طمع" نیست. و چه بسا بیخود و بی جهت صرفاً برای بلبل زبانی و عزیز شدن. که خیلی ها باور می کنند و به خود می گیرند اصولاً چه لزومی دارد که به حساب ادب و نزاکت و یا تظاهر به عشق و علاقه "زبان ریزی" کنیم و مثلاً طرف را جلب نمائیم؟ نمیدانم بلکه منظور نزدیک شدن با همه کس و ورود در همه جا باشد که نهایتاً هدف مسخره ای بنظر می آید نکته جالب اینکه بازتاب ها در قبال تأثیر تعریف و تمجیدهای لفظی در افراد متفاوت است. بعضی می پسندند و به حساب لطف و محبت می گذرانند و برعکس بعضی جا می خورند. چون به هر حال افراط در اظهار عبودیت هم موجب ابهام و حیرت می گردد کتمان نباید نمود که طبعاً تملق گوئی و چاکر منشی اکثراً بازده مثبت دارد و گوینده به مقصد و مقصود رهنمون می گردد. یکی از مؤثرترین عواملی که باعث این نوع رفتار و گفتار نامتعادل می شود همانا ضعف شخصیت، عقده خود کم بینی و عدم ارزیابی معقول در اشخاص سطحی نگر و کم عمق است. تعریف و تعارف جای خود دارد. تملق و چاپلوسی نه خوشایند است و نه سالم. ثبات اخلاقی و اتکاء به نفس صفت ممتاز و خصیصه ی بسیار والاتی است که با "قربان صدقه" دروغین و تظاهرات رنگین نمی خوانند. صداقت در دوستی و مودت نیازی به خودشیرینی و زبان بازی ندارد. خودمان را نشکینیم. بیدیهی است نا امنی اخلاقی و تزلزل اتکاء به نفس پدیده ای فرهنگی اجتماعی شناخته می شود که قاعدتاً با ظهور فساد اقتصادی در پاره ای جوامع جهان شرعی مستقیماً مرتبط می گردد. ناچار حضور فعال این رده نقائص جبری جهت بهره کشی در ساختار حیات جمعی ما مردم کارساز گشته است. خلاصه ویژگیهای خصوصی بعضی از خانمهای ایرانی که ید طولائی در امر تعارفات بی تناسب و خودشیرینی و زبان بازی نامتعادل دارند گاهی چنان غیرقابل قبول و آزار دهنده بنظر می آید که شنونده را به اصطلاح دستپاچه می کند در واقع بهتر است نقاط منفی و نکات مثبت شخصیت و فطرت باطنی خود را شناسائی کنیم، بسنجیم، بفهمیم و بادرایت بی طرفانه و منصفانه طبیعت ناهنجار و کاستیهای گفتاری و رفتاری ناموجه را طرد نمائیم. زیرا همه کس را خوشایند نیست و چه بسیار گواهی صادق در رد اعتبار اخلاقی منظور میگردد، تعارف و اظهار ادب ایرانی قشنگ است و دلپذیر ولی چاپلوسی و زبان بازی های متظاهرانه و سطحی بسیار زشت و ملال آور.

دو سه شبی می شد که از امراض پیری و دردهای عضلانی و استخوانی خواب کافی نکرده بودم، رنگ و رویم زرد، چشمانم سرخ و خسته و سرو ریختم مریض احوال، رفتم گوشه ی قهوه خانه سرگذر که سری باد دهم، هوایی بخورم و وقتی بگذرانم. ناگهان خانمی از آشنایان دور سر رسید. خیز برداشت و بر روال رسم و عادت ملی دست انداخت گردن من و شروع کرد به ماچ و بوسه چپ و راست. نه یکبار بلکه چندبار که به به چه سعادت و مجدداً شروع کرد به بوسیدن و قربانی صدقه خارج از انتظار و سابقه دوستی و نزدیکی. بعد نشست و ابراز شادمانی و خرسندی بی نهایت را ادامه داد. "واقعاً که از دیدنت حظ کردم. چشم و دلم روشن شد. به به ماشاءالله، هزار ماشاءالله. هر دفعه از دفعه پیش بهتر، تر و تازه تر، جوان تر. راستش جکار می کنی. چه بامبولی می زنی، بلا. یاد ما هم بده. نگاه کن. چه رنگ و روئی، چه قیافه ای. چقدر خوش و خرم و سر حال مثل همیشه." و بعد سرپای آشفته و فقیرانه مخلص «هاج و واج» را که مات و متحیر سرجا میخکوب شده بودم برانداز نمود و دولا و راست شد و گفت: "ترا بخدا، ببین. چه سلیقه ای. چه سر و پزی. آفرین. ورق ژورنال." توی دلم گفتم: "چه روئی. چه مایه ای. چه چاخانی! و ابداً و اصلاً نفهمیدم چرا؟ روی چه حسابی. به چه دلیل و بهانه ای. آخر دروغگوئی و لوسبازی هم حد دارد. به فکر افتادم که منظور طرف از اینهمه یاوه سرائی چه می توانست باشد. ایشان مثل همه ی آشنایان دور و نزدیک می دانست که بنده نه سرپیازم نه ته پیاز. کسی نیست. دست و بالم هم جائی بند نیست نه ماشین آخرین سیستم سوارم و نه خانه بزرگ و مال و منال دارم. نه لباس مارک دار می پوشم و نه کیف و کفش گرانتقیمت

یدک می کشم. با اعیان اشراف اینطرفها هم آمد و شد ندارم. اهل میهمانی دادن و میهمانی رفتن نیستم و خلاصه کلام نه سر دارم نه سامان. عزلت گزینی مشکل پسند. عاشق کتاب و کتابت. بعدها پی بردم که این خانم خانمها به هر کس می رسد همین برنامه را پیاده می نماید. چرا؟ نمیدانم. این خود مرضی است.

(مطلب دوم)


پشت کوچه ای که محل سکونت من است یک لباسشویی لکنتی دائر است که توسط زن و مردی ایرانی اداره می شود. آدمهای مفلوک و جا افتاده ای هستند که از صبح زود تا غروب آفتاب در آن زیرزمین تنگ و تاریک تقلا می کنند و کار اهل محل را انجام می دهند. مخلص شما هم اگر جنسی داشته باشم که با دست یا ماشین روبراه نشود می برم خدمت هموطنان همجوار. خلاصه آشنا شدیم و در رهگذر سلام علیکی و حال و احوالی، زنگ شصت ساله و مردش حدود هفتاد نشان می دهد. در همان یکی دو جلسه اول بدون معرفی بی مقدمه از چند تیمسار و کیل و وزیر نام بردند که از خویشاوندان نزدیک اند با ایشان در تماسند و کل کسان صاحب نام معتبر جویای احوالند. یک روز تعطیل هنگام راه پیمائی با خانم برخورد کردم گفت برای تنظیم کارهای موعده در کارگاه بوده و در راه مراجعت به منزل است که چندان دور نیست. ناچار همقدم شدیم. سر درد دلش باز شد که در الهیه خانه بزرگ و دم و دستگاه مفضل و برو بیا داشته اند و حالا افتاده اند به رختشویی مردم. می گفت "خیلی سخته". خودم

می خرم. خودم می پزم. خودم هم کارهای خونه می کنم هم کار کاسبی بیرون. دو تا پسرامون زن خارجه ئی گرفتند و رفتند یک ور دیگه و ما دو تا را علاف کردند. الانه هم "شوگر" سرما خورده خونه خوابیده. من یک تنه به همه کار و کاسبی می رسم. پرسیدم "شوگر" باید دخترتان باشد. گفت: "نخیر اسم شوهر من آقا شکرالله است من شوگر صدایش می زنم." از قضا شوگری که بنده چندبار موفق به زیارت جمال بی مثالش شده بودم مثل اکثر مردان سالدار ایرانی عبوس. بدعشق و تلخ تشریف داشت و به هیچ عنوان "شوگر" برازنده وجود مبارکش نمی بود و چه بهتر که به «حنظل» اکتفا می کردند. بهر روی، طرف شانه به شانه من می خرامید و دادسخن می داد. که "اتفاقاً همین امروز صبح که برای شوگر آب لیموشیرین می گرفتم، کفتم به بین شوگر الانه که ما احتیاج به اکبر آقای راننده، ممدحسن آشپز، خدیجه خانم و کوکب و علی کارگر و مش رمضون باغبون و اون همه خدم وحشم داریم، پس چی شد که امروزه روز مجبوریم خودمون هم کلفت بشیم، هم نوکر، هم آشپز، آقائی و خانومی ما چی شد. کجا رفت که موندیم دست تنها." بعد رو کرد به من که "بینم شما هم لاید وضعتون خوب بوده." به عرضشان رساندم که "نه جانم. من آنجا هم زندگی کوچکی داشتم. با اتوبوس تردد می کردم. غذای مختصری می پختم و دو روز می خوردم و شکر باریتعالی بجا می آوردم. من مثل شما نه کسی بودم. نه دم و دستگاه داشتم و نه مستخدم. نه کیا بیا" گفت: "خوش به حالتون، پس اینجا هم بهتون بد نمی گذره. عادت دارین." گفتم: "درست می فرمائین، برای بزرگانی مثل شما و آقا شوگر تون باید خیلی سخت باشه ما زیر دست و پا لولیده ایم و پوستمون کفته و با تمام کم و کسری ها می سازیم. چاره ای نیست شما هم کم کم یاد می گیرین و می سازین." گفت: "اوا چه حرفا. من یکی اهل بسوز و بساز نیستم عادت نمی کنم." از گنده گوئی این هموطن خوش خیال تا دو روز در کنکاش و حلاجی اینهمه لافزنی ابلهانه دنبال این نقص اخلاقی و عقده ی حقارت می گشتم متوجه شدم در دنیای بازتر، روشن تر و

بسیار معتبر مردمان موفق این سرزمین تا چه حد خودنمائی و افاده مذموم و مایه استیضاح عام قرار می گیرد و چقدر تواضع و افتادگی مورد تحسین و محک بزرگ منشی. و چرا ما ایرانی ها خصوصاً اجناس ماده با تمام انعطاف در پذیرش بعضی اداهای بی تناسب با خصوصیات نژادی ملی و مذهبی عادات پسندیده اینها رانمی بینم و در کسب پاره ای نکته های واقعاً خوب و کمالات انسانی این مردم نمی کوشیم. چه می شود کرد شاید چنین صفاتی در ولایت ما مثلاً به شان و شوکت خانوادگی تعبیر می شود. شاید هم طرف پرمدعا به خیال خود شنونده را به تکریم وا داشته. خلاصه در هر صورت بسیار زننده و دلیل مسلم زبونی فطری تلقی می گردد. نمیدانم. اصولاً عیب ناخوشایندی است که مخاطب را فراری می دهد و می تاراند. بعلاوه معرف شخصیت گوینده و آئینه چهره واقعی اوست اگر به خاطر داشته باشید و تمام "مثل ها"، "طنزها" و عادات ایرانی و فرهنگی قدیم را برحسب "آمریکائی مآبی" امروزی تان فراموش نفرموده باشید معمولاً به فردی که اهل "بگو بخند" بود و شوخ طبع و در جمع شادی می آفرید می گفتم: "ولش کن. سبکه. همش هرهر و کرکره." و یا "برو بابا. اونکه دلقکه." و اما اگر تلخ و عبوس باد در دماغ بالا می نشست و لب فرو می بست. می گفتم: "خیلی نجیب و سنگینه." و یا "به این میگن آدم حسابی، محترم و جاسنگین." و اینجا فلان وزیر، سناتور و حتی رئیس جمهور در مصاحبه های مطبوعاتی و سخنرانی های سیاسی حتماً در آغاز گفتگو مقدمتاً یکی دو شوخی خنده دار و یا کنایه ای "خودشکن" بر زبان می آورد که مجلس را از حالت رسمی خشک و جو بیگانگی در آورده فضای خودی و یگانگی بخشد. کاش بیاموزیم و از خیر امتیاز "شاهزادگی" و "بزرگ نمائی" بگذریم که دنیای اینطرفها نه فقط لافزونی و فخر فروشی را تحویل نمی گیرد بلکه تقبیح می کند. بعلاوه عزیزان ما ایرانی های سالمند اینجا ول معطلیم. بی جهت به خود نبالید که خریدار ندارد. "کی هستم و چی هستم" واقعاً مسخره است و اسباب خجالت. همین و بس.

the "memory lane" tour

an evening with **Shooghosh** The Persian Diva!



MARCH 21 • THE PARAMOUNT THEATRE • OAKLAND

TICKETS AVAILABLE AT MAJOR PERSIAN RETAIL STORES, PARAMOUNT THEATRE BOX OFFICE AND TICKETMASTER.COM
CHARGE BY PHONE AT 800.745.3000 • FOR MORE INFO CALL 510.885.8200 • GOLDENVOICE.COM

ticketmaster